

# نیما

شماره مسلسل ۱۴۷

سال سیزدهم

مهرماه ۱۳۳۹

شماره هفتم

به قلم ال . ال . ماتياس

## ۲ = دانشگاه‌های امریکائی

دانشگاه‌های آمریکسا را با دانشگاه‌های اروپا تنها شباهتی صوری است . دانشگاه اروپائی از قدیم ترین زمان به مثابه جمهوری کوچکی از دانشمندان بوده است که در آن دموکراسی و سلسله مراتب اجتماعی می توانسته اند به توافق کامل درهم بیامیزند . استادان ، همگی خود را همکار می شمردند ، همه آنان در زمینه های معینی از تساوی حقوق برخوردار بودند . این برابری حقوق مانع از آن نبود که مرتبه اجتماعی آنان محفوظ بماند و هیچ عاملی یافت نمی شد که سلسله مراتب استادان را در محیط دانشگاه دستخوش آشفتگی سازد .

تنها شورای دانشگاه را حق انتخاب رئیس بود و کس دیگری نمی توانست در امور دانشگاه یا اعضای دخالت نماید . در مسائل دینی دانشگاه و اعضای از استقلال کامل بهره مند بودند ، سوریون می توانست کتابی را بسوزاند ، بی آنکه اکسفر دازاو

پیروی کند؛ همانگونه بودند دانشگاههای رم و **کراکوی**<sup>۱</sup>. آزادی کلام به پایه ای بود که مباحثات، پیش از آنکه به رأی یا تصمیمی منتهی گردد، گاه ماهها و سالها طول می کشید. احترام به عقیده دیگران از دانشمندان به دانشجویان نیز سرایت کرده بود. فرمانی از **فردریک اول بار بروس**<sup>۲</sup> (۱۱۵۸) بجای مانده که در آن از دانشگاهیان و طالبان علم چنین یاد شده «کسانی که به عشق دانش، از وطن مألوف خویش دور می شوند و در عوض آنکه نیروی خود را به هدر دهند آنرا در فولاد و فقر آبدیده می کنند».

در این فرمان از مردم خواسته شده که به دانشمندان احترام بگذارند. گذشته از اینها، تعداد کمك هزینه تحصیلی به قدری زیاد بود که هر روستازاده ای، اگر برآستی می خواست، می توانست به کسب علم پردازد. از سال ۱۳۰۹ انگلستان دارای آموزشگاه هائی بود که جوانان را برای ورود به دانشکده آماده می کرد.

بی شك، در طی ده قرن تغییرات بسیاری در دانشگاههای اروپا پدید آمده، لیکن اساس همانست که بود. در این دانشگاهها همواره فکر آزادی دانشگاهی در نزد استادان و دانشجویان محترم بوده است.

چنین فکری هیچ گاه در دانشگاههای آمریکائی وجود نداشته. «هیئت های مدیره» کوشش داشته اند که آنرا از زندگی دانشگاهی دور نگاهدارند. **جیمز مک کین کاتل**<sup>۳</sup>، یکی از پنج استادی است که در این نیم قرن جسارت بحث درباره این موضوع را یافته اند.

این شوخ چشمی باعث شد که کرسی استادیش را از او بگیرند. سپس **هوبرت پارک بک**<sup>۴</sup> به تحقیقاتی در این باره پرداخت و اسنادی گرد آورد که دامنه اش تا سال ۱۶۴۲ گسترده می شد. بنظر او شش سال پس از تأسیس دانشگاه **هاروارد**

۱ - Cracovie یکی از شهرهای لهستان که دانشگاهش معروف بوده. ۲ - امپراطور

آلمان از ۱۱۵۲ تا ۱۱۹۰ ۳ - James Mc Keen Cattell در کتاب و نظارت بر دانشگاهها.

سال ۱۹۱۳ ۴ - Hubert Park Beck در کتاب خود بنام مردانی که بر دانشگاههای ما

(۱۹۳۶) مجمع قانونگذاری ایالت ، **ماساچوست** برای اداره این مؤسسه هیئتی تعیین کرد بنام «هیئت ناظران». این هیئت قدرت نامحدودی داشت و باو اختیار وضع مقررات یا اساسنامه‌هایی داده شد که برای «اداره ورهبری و توسعه دانشگاه، در زمینه مذهب و اخلاق و تربیت» مناسب باشد. اساسنامه دانشگاه **کلمبیا** نیز به همین سیاق پرداخته شده. این اساسنامه اداره امور همه اموال منقول و غیر منقول دانشگاه را (که اکنون بالغ بر ۸۷ میلیون دلار است) به هیئت متولیان واگذار می‌کند و آنان اختیار می‌دهد که مواد درسی و نحوه انضباط را تعیین کنند. انتخاب رئیس دانشگاه نیز با هیئت است. از این دو سند چنین استنباط می‌شود که وظیفه «هیئت» نه تنها تولیت، بلکه اداره امور دانشگاه است. بدینگونه، اگر دوسه دانشگاه را استثنا کنیم، تفاوت اساسی بین دانشگاه‌های امریکا و اروپا به حدی است، که این دو، وجه اشتراکی جز نام نمی‌یابند. این واقعیت خاصه از این امر معلوم می‌شود که رئیس دانشگاه در امریکا مدیر عاملی بیش نیست و از طرف شورای دانشگاه انتخاب نمی‌گردد، بلکه از جانب «هیئت مدیره» تعیین می‌شود. چه بسا که او عنوان علمی‌ای نیز ندارد. معروف ترین مثال در این باره **ژنرال ایزنهاور** است که پیش از آنکه رئیس جمهور گردد، رئیس دانشگاه **کلمبیا** شد. بنابراین، رئیس دانشگاه، از دردی غیر از دردی که استادان به دانشگاه داخل می‌کردند، بدهرون می‌آید، و به عنوان نماینده «هیئت مدیره» در برابر آنان قد علم می‌کند. حتی در موردی که او به طبقه معلم نیز وابسته باشد، در ماهیت امر تغییری پدید نمی‌آید، زیرا که مقام ریاست نه به سبب صلاحیت علمیش بلکه به عنوان «مدیریت عامل» به او سپرده شده. هیئت‌ها در انتخاب رئیس، کمترین توجهی به مقام علمی شخص، هر چند هم که والا باشد، ندارند؛ چه، از تشخیص و سنجش آن عاجزند. هیئت مدیره در دانشگاه نیز، چون در دبستان و دبیرستان، از افراد ناآشنا به امور فرهنگ، ترکیب می‌گردد. علت آنهم روشن است.

در سال ۱۹۴۷، **بک طی آماری** نشان داد که بیست و پنج تا هفتاد و پنج درصد اعضاء هیئت‌ها و کیل مدافع هستند و سی درصد آنان کارخانه‌دار یا تاجر. عالم تعلیم و تربیت کمتر

از همه در بین آنان دیده می‌شود. **بک** هفتصد و سی و چهار متولی را مورد بررسی قرار داده، در بین آنان عدد عالم تعلیم و تربیت تنها چهار و شش دهم درصد بوده است. **گرک پاتریک**<sup>۱</sup> که ده سال قبل از **بک** به تحقیق مشابه پرداخته بود، در بین ششصد و پنجاه و نه متولی، حتی **یک** عالم تعلیم و تربیت نیافت. نتیجه تحقیقات وی چنین بود: در بین هیئت متولیان دانشگاه عدد بانکداران سی و نه درصد، عدد سوداگران بزرگ بیست و یک درصد، عدد مدیر کلهای سازمانهای آب و برق هفده درصد. **بک** در تحقیقات خود به این حساب رسید که عدد متولیانی که از درآمدی افزونتر از **یک** میلیون و نیم دلار مالیات می‌پرداختند، شش صد برابر مؤدیان دیگری بود که درآمد کمتری داشتند.<sup>۲</sup> وی همچنین ثابت کرد که این گروه کوچک «مولتی میلیونر» رهبری تعلیم دانشگاهی نود و یک درصد از مردم آمریکا را در دست داشتند. بنابر این می‌بینیم که آموزش دانشگاهی نیز چون زندگی اقتصادی در گروه کوچکی است که نماینده بیش از **یک** ده‌هزارم کل جمعیت کشور نیستند. همانگونه که سنای آمریکا نماینده طبقات مختلف مردم نیست، هیئت‌های مدیره دانشگاهها نیز نه نماینده مردمند، نه نماینده استادان و نه نماینده دانشجویان. از اینرو دانشگاه امریکائی **یک** مؤسسه دموکراتیک نمی‌تواند بشمار رود. در آنجا رسم خود کامگی حاکم است که نظیر آن هیچ‌گاه در اروپا دیده نشده؛ همواره نیز چنین بوده. بی‌هیچ شکی حاکمیت دانشگاه‌های امریکائی هرگز در اختیار شورای استادان نبوده است.

می‌بینیم که تعلیمات عالیہ در آمریکا دارای همان خصوصیت تعلیمات ابتدائی است که در فصل گذشته به بحث در باره آن پرداختیم. ماهیت آن از دو نیمه کاملاً مجّزی ترکیب می‌گردد: **یک** نیمه مبین منافع مادی است و نیمه دیگر مبین نوعی ایده‌آلیسم، که نه در عمل، بلکه در حرف تجلی می‌کند.

در دانشگاه رشته‌کارها در دست هیئت مدیره و رئیس امور اداری است. سازمان اداری دانشگاه مرکب است از کارمندان اداری که به کارهای دفتری می‌پردازند.

۱ - J.E. Kirkerick در کتاب «تشکیلات و نظارت دانشگاهی» از صفحه ۱۹۹ به بعد.

با توجه باین که اعضاء اداری از طرف رئیس دانشگاه منصوب می کردند؛ (عده آنان بطور متوسطشش یا هفت برابر استادان است) و با توجه باینکه همه کارهای دانشگاه وحتى تنظیم برنامه‌ها با آنهاست، باین نتیجه می توان رسید که در دانشگاههای آمریکا استادان در نازل ترین مرتبه دستگاہ قرار دارند.

يك استاد، نه تنها از نظر وضع کلی، بلکه از نظر حقوقی نیز مستخدمی بیش نیست. حتی استادانی که در دانشگاههای دولتی تدریس می کنند، وضعی به از این ندارند. در آغاز قرن حاضر، دیوان تمیز آمریکا، در پرونده‌ای چنین رأی داده «يك استاد هر چند هم دانشمند و عالی مقام باشد، جزئی از اجزاء هیئت حاکمه بشمار نمی رود.»<sup>۱</sup> بدین طریق، وضع استاد از نظر حقوقی تعریف گردید.

کوک پاتریک در تفسیر این رأی می نویسد «يك استاد دانشگاه دولتی نمی تواند کارمند رسمی یا حتی نیمه رسمی دولت بشمار رود». لوگان ویلسن، رئیس یکی از دانشکده های آمریکا که شغل معلمی را از نظر جامعه شناسی مورد بحث قرار داده، چنین اظهار نظر می کند «چون همه حقوق از عرف سرچشمه می گیرند، باید گفت که از اواخر قرن گذشته باین سو، حقوقی برای استاد وجود ندارد...»<sup>۲</sup> زانیکی، دانشمندی که شهرت جهانی یافته، عقیده‌ای مشابه ابراز داشته، وی با تأسف وضع استاد آمریکائی را با وضع يك «میرزابنویس» چینی، يك ادیب فرانسوی، وحتى يك «طلبة جهود» تشبیه می کند.<sup>۳</sup>

این واقعیت نیز که تنها زنان «متوسط الحال» ازدواج با استاد دانشگاه را برای خود افتخار می دانند؛ دلیل دیگری است بر خواری شغل معلمی. هفتاد درصد این زنان کتابدار، پرستار، معلم، یا منشی هستند؛ یا به خدمات عمومی اشتغال دارند.

بندرت رابطه خویشاوندی بین معلم و طبقه کارخانه دار و سوداگرای جادمی گردد. لوگان عقیده مند است که در بسیاری از شهرهای آمریکا سنت بر این جاری است که

۱- کوک پاتریک. همان کتاب ص ۱۹۹ - ۲ Logan Wilson: در کتاب «مرد معلم»

ص ۱۲۰ به بعد. ۳- Zaniewski در کتاب خود بنام «مقام اجتماعی دانشمند»

دانشگاهیان را بدون بانوانشان به جشنها دعوت کنند. از اینرو کلمه «محرومت» در بین مریدان فراوان بکار می‌رود.

بدیهی است که در چنین وضعی، بسیاری از اشخاص تمایلی به احراز مقام استادی ندارند و در ده یا بیست سال دیگر استادان نیز همان راهی را در پیش خواهند گرفت که آموزگاران هم اکنون در پیش گرفته‌اند. انقراض شغل استادی اندکی کندترست؛ زیرا دانشگاهیان حقوق افزونتری می‌گیرند، و بالتبع این شغل در نظر کسانی که به درآمدی ثابت و اندک قانعند هنوز جاذبه‌ای دارد. از سوی دیگر همین امر باعث شده است که استادان ناشایسته‌ای به کار گمارده شوند. با اینحال، از هم اکنون فرار دانشگاهیان از دانشگاه آغاز شده است. چه، بسیاری از دانشمندان کار در کارخانه‌ها بر استادی دانشگاه ترجیح می‌دهند. کارخانه نه تنها حقوق بیشتری به آنان می‌پردازد، بلکه بقول یکی از آنان «در امور شخصی و زندگی منعی من نیز مداخله نمی‌کند.» یکی از نشریات «دفتر آمار کارگری» نتیجه تحقیق در بارهٔ چهل و دو هزار دانشمند را انتشار داده است. طبق این آمار تنها پنجاه درصد دانشمندان آمریکائی به تدریس اشتغال دارند، بقیه یاد در کارخانه کار می‌کنند (بیست و هفت درصد) یا برای دولت (سیزده درصد). دانشمندان از مرتبهٔ اجتماعی خاصی برخوردار نیستند. تنها میزان حقوق در انتخاب شغل مؤثر است و حقوق در کارهای صنعتی باندازهٔ یک سوم بیشتر از دانشگاه است. در سال ۱۹۵۱ حقوق استاد در دانشکده بطور متوسط چهار هزار و هشتصد و شصت دلار بود (در سال)؛ و حال آنکه در مشاغل دولتی شش هزار و دو بیست و بیست دلار، و در کارخانه هفت هزار و هفتاد!

برای آنکه بتوان مقایسه‌ای کرد این ارقام را ذکر می‌کنیم:  
در سال ۱۹۵۰ یک کارگر کارخانه در حدود دو هزار و هشتصد دلار می‌گرفت (بنا به آمار ادارهٔ اطلاعات آمریکا)، مربی فوتبال یکی از بزرگترین دانشگاهها، شانزده هزار دلار، مدیر عامل یا رئیس یکی از دانشگاههای متوسط در حدود بیست هزار دلار. بدینگونه می‌بینیم که دانشمندان شدن برای یک جوان با استعداد و بلند پرواز جاذبهٔ

اندکی دارد.

بالنتیجه از تعداد استادان هر سال کاسته می‌گردد، خاصه آنکه نفوذ هیئت‌ها و رئیس و دستگاه اداری دانشگاه هر سال در افزایش است. انتخاب استاد نیز چون انتخاب آموزگار تابع ملاحظات دیگری غیر از قابلیت علمی و اخلاقی است. بک می‌نویسد: «در میان داوطلبان استادی، کسانی که به گمان رئیس دانشگاه یا رؤسای دانشکده‌ها، از نظر لطف هیئت‌ها برخوردار نیستند، یا احتمال آنست که این نظر لطف را در آینده از دست بدهند، از صف قبول‌شوندگان خارج می‌گردند. این قاعده استادان را ناگزیر می‌کند که از همان آغاز انتصابشان، نسبت به دستگاه اداری و رئیس دانشگاه رفتاری در پیش گیرند که منطبق با میل «هیئت» و مقامات مافوق باشد. بسیاری از استادان استعداد آنرا دارند که بی آنکه خود آگاه باشند، افکار و شیوه زندگی خود را طبق تمایل این مقامات بیارینند.»<sup>۱</sup>

**جی. اسی. گفتر**، استاد دانشگاه کلمبیا و رئیس کانون مربیان آمریکائی عقیده‌ای مشابه ابراز داشته. بنظری استاد دانشگاه «مردی است که از اظهار نظر شخصی در باره مسائل اجتماعی، هر چند هم کم اهمیت باشد، خودداری می‌کند، و بدین نحو با تردستی یک بنده باز له و علیه هر مسئله را متوازن می‌سازد. او همه جوانب موضوع را مورد بحث قرار می‌دهد، بی آنکه به بیان عقیده خود پردازد. انجام هر عمل را به بهانه آنکه باید نخست همه امکانات را بسنجد به تأخیر می‌افکند، زیرا خوب می‌داند که سنجش همه امکانات امری ناممکن است. بالنتیجه تا ابد از اظهار عقیده خود احتراز می‌ورزد.»<sup>۲</sup> عبارت دیگر، دموکراسی آمریکائی پرورنده افراد «بنده صفت» است و عجب آنکه، استادان که خود نمونه‌های آنند، نظام‌های خود کامه را به پرورش اینگونه اشخاص متهم می‌کنند.

با اینحال، این استادان هیچ‌گاه نسبت باین تضاد آگاهی حاصل نمی‌کنند، چرا که در باره «دموکراسی» و استبداد نظریه متعصبانه تفسیر ناپذیری دارند. بنظر

۱ - بک همان کتاب. ص ۳۳ - ۲ G. S. Counts در کتاب خود بنام «آیا

مدرسه جرئت آنرا دارد که نظم تازمای بی‌افکند؟» ص ۲۰

آنان در نظام دموکراسی، همه افراد آزادند، و در نظام استبداد همه اسیر. بطور کلی برای هر انسان مشکل است که خود را بشناسد، ولی این امر برای امریکائی مشکل تر است. چنین می نماید که چشم او بروی واقعیت بسته است. شاید این بیماری عجیب خاص جامعه هائی است که از تصور حیثیت اجتماعی نا توانند.

از این واقعیات و ارقام چنین می توان نتیجه گرفت که در آمریکا دانشگاهی نیز چون آموزگار و کارگر، در پنجه نیروهای مخالف اسیر است، بی آنکه امکان دفاع واقعی داشته باشد. البته استادان دانشگاه، خاصه آنانی که چند سالی در یکی از دانشگاه های دولتی تدریس کرده اند، از بعضی حقوق برخوردارند. این را حق تمتع می نامند و بمعنای آنست که دارنده آنها نباید از کار برکنار کرد. لیکن تحول سالهای اخیر نشان داده است که در صورت پدید آمدن اختلافی، این حق به چیزی گرفته نمی شود. همواره امکان آن هست که بهانه ای برای اخراج يك استاد دانشگاه بجویند، و پیش آمده است که استادانی را که بیست و سی سال سابقه تعلیم داشته و شهرتی بهم زده بودند، به جرم آنکه فی المثل آثار دوس پاسوس را در کتابخانه نگاه داشته اند، از دانشگاه رانده اند<sup>۱</sup>. حتی گاهی رؤسای دانشگاه نیز بنا به عللی که مربوط به صلاحیت علمی آنان نیست، از کار برکنار می شوند.

رئیس دانشگاهی که بر اثر کوشش خویش در طی دو سال عده دانشجویان دانشگاه خود را از نهد و بیست و چهار به چهار هزار و چهارصد و نود و یک رسانیده بود، از مقام خود بزرگ افتاد، چرا که جسارت آن را یافته بود که پسر سناتور ری را به دانشگاه نپذیرد، و از استخدام استادی که یکی از اعضاء هیئت توصیه اش کرده بود، سر باز زند. این توصیه درباره کسی شده بوده که مدارک تحصیلیش تقلبی بود.

در طی پنجاه سال بیشتر از يك یادوبار پیش نیامده است که رئیس دانشگاه یا استادی در اختلافی که با «هیئت مدیره» پیدا کرده اند، فیروز گشته باشند. و این خود امکان پذیر نمی گردد مگر بر اثر مقتضیات فوق العاده. اخیراً در دانشگاه کالیفرنیا که یکی



از سه دانشگاه بزرگ آمریکا است، يك چنین موردی پیش آمد؛ بدین معنی که ناگهان سی و سه استاد را که غالب آنان دارای حق تمتع بودند از کار برکنار کردند. اینان بر ضد هیئت مدیره طرح شکایت کردند و حاضر شدند، ولی توفیقشان بدست نیامد مگر به کمک اتفاق موافقی، یعنی یکی از مواد قانون اساسی کالیفرنیا اجازه می داد که عمل هیئت مدیره در این مورد بعنوان عمل ضد قانون اساسی تعبیر گردد.

گاه چنین گفته می شود که عده برکنارشدگان چندان نیست. این نحوه استدلال برای دگرگونه جلوه دادن واقعیت است، زیرا وضع را نباید بر حسب عده برکنار شدگان قضاوت کرد. پیش از این گفتیم که انتخاب استاد بدانگونه است که راه دانشگاه را بر افراد «ناموافق» می بندد. بنابراین عجیبی نیست که عده کسانی که بر ضد تمایل هیئت های مدیره عصیان می کنند، اندک باشد. همین شیوه انتخاب و اخراجهای خودسرانه باعث گردیده است که دانشگاهها از نظر داشتن استادان شایسته و دانشمند به فقر بگردانند. کار بجائی کشیده است که در سالهای اخیر اداره امور دانشگاهها نه تنها بدست هیئت های مدیره، بلکه بدست رؤسای شرکتهای خصوصی بیفتد که در پشت سر آنان قرار دارند و یا خود عضو هیئت مدیره دانشگاه هستند.

این وضع از بیست یا سی سال پیش ایجاد گردیده، یعنی از زمانی که گروههای سیاسی و اقتصادی خاصی تصمیم بر آن گرفته اند که تعلیم و تربیت را در دبستانها و دبیرستانها بصورتی که با منافع آن تطبیق کند، در آورند. بدین منظور وسائل مختلفی مورد توجه قرار گرفت. یکی از اطاقهای بازرگانی اوراقی را بصورت شعار در میان دبیرستانها پخش کرد که تا دیرزمانی در جعبه اعلان آنها ملصق بود. بر این اوراق نوشته شده بود «در نظر من هیچ چیز بالاتر از صنعت و تجارت نیست. از همه چیز مهمتر رقابت است. خوبیهای دنیا را باید با نفع سنجید. البته نفع ارزش معنوی ندارد ولی واقعی ترین و عملی ترین ارزشی که تا کنون شناخته گردیده در نفع است. بعضی میگویند که تجارت و صنعت انگیزه منفعت شخصی دارد، باید جواب داد که لااقل کسانی که باین مشاغل می پردازند، در کار خود صمیمی هستند. آیا این بهتر از تظاهر به منزله خوئی و پاکی نیست؟»

لیکن بخش اینگونه شعارها نسبتاً کم بود. از سال ۱۹۲۰ به بعد شیوه دیگری برای اغفال مدارس درپیش گرفته شد و بسیار مؤثر واقع گشت؛ توضیح آنکه کتابهای درسی را بچاپ رسانیدند و به بهائی که هیچ يك از بنگاههای نشر نمی توانستند با آن رقابت کنند، به معرض فروش گذاشتند. از همان آغاز سال ۱۹۳۰ رئیس یکی از این بنگاههای صنعتی بخود می بالید که سه چهارم همه دبیرستانهای ایالت ایلینو، کتابهای درسی ای را که او انتشار داده، بکار می برند. گروه دیگری که نام «جمعیت امنیت ملی» بر خود نهاده بود توفیق بیشتری بدست آورد. این گروه در طبع کتابهایی راجع به قانون اساسی آمریکا تخصص پیدا کرد و چند سالی پس از تشکیل، بخود می نازید که چهل ایالت از او درخواست ارسال کتابهای مربوط به موضوعات قانون اساسی کرده اند. پس از جنگ دوم جهانی، این روش چنان به کمال رسید که اکنون در بعضی زمینه های آموزشی، دیگر نه حکومت ایالتی و نه مدیر مدرسه، هیچ يك اختیاری در انتخاب کتابهای درسی ندارند؛ بلکه این کار یکباره بدست بنگاههای صنعتی افتاده است. در تألیف کتابهای درسی، مؤلفینی که خدمتگزار منافع بعضی گروههای سوداگر هستند، جانشین دانشمندان و عالمان تعلیم و تربیت شده اند. عالی ترین نتیجه در این زمینه نصیب ناشر ریدرز دایجست گردیده است که نه تنها بنگاه نشری برای مجله خویش دارد، بلکه او را بنگاه دیگری نیز هست که نام «مؤسسه آموزشی» بر خود نهاده. در سال ۱۹۴۶ این مؤسسه اعلام کرد که از هفتاد تا نود و سه درصد همه دبیرستانهای آمریکا کتابهای او را حاوی «متون منتخب»، «بنام خواندن برای لذت و سود» به کار می برند. کتاب «راهنمای آموزگاران» و کتابی درباره «زبان انگلیسی» که از طرف ریدرز دایجست انتشار یافته، توفیقی مشابه بدست آورده اند. بدینگونه، ریدرز دایجست به کامیابی ای رسید که دولت آمریکا در طی صدسال بدان دست نیافته بود؛ و آن اینست: در اغلب مدارس اکنون يك نوع کتاب خوانده می شود. بدبختانه این کتابها، نه از ناحیه دولت بلکه از جانب مؤسسه آموزشی «ریدرز دایجست» انتشار یافته.

کامیابی گروه‌های سوداگر در این راه به پایه‌ای رسید که پس از جنگ دوم جهانی به کار انتشار کتاب برای دبیرستانها و دانشکده‌ها نیز پرداختند، و بدینگونه آنها را از آخرین آزادی‌ای که داشتند نیز محروم کردند. روش‌هایی را که بکار می‌بردند متنوع، ولی در هر حال نتیجه‌بخش بود. بدینگونه، سنای آمریکا در سال ۱۹۴۰ کمیسیون‌ی را تعیین کرد که از هفتصد دبیرستان خواست تا صورت کتابهایی را که به کار می‌برند «برای مطالعه» در اختیار او بگذارند. گرچه کمیسیون سنا حق ندارد که چنین توقعی داشته باشد، لیکن یکصدوشش دبیرستان از بیم آنکه مبادا مشکوک قلمداد شوند، اطاعت کردند. در این میانه، تنها دانشگاه کوچک کالنتی کت مقاومت دلیرانه‌ای ورزید، و ترجیح داد که دشنام و طعن و لعن بخود خرد. ایالت نیویورک روش دیگری در پیش گرفت، یعنی «هیئت متولیان» را مأمور کرد که طرح قانونی‌ای تهیه بیند تا بموجب آن نظارت بر کتابهای درسی مجاز گردد. هیئت مزبور مأموریت خود را بنحوا حسن انجام داد. پیشنهاد کرد که کمیسیون‌ی از سه عضو تشکیل گردد و حق داشته باشد که همه کتابهای درسی را مورد بررسی قرار دهد. این اختیار مورد تأیید قانون ایالت نیویورک قرار گرفت. قانون مجاز می‌شمرد که «هر کسی حق خواهد داشت که نسبت به کتابهای درسی طرح شکایت کند. بدینگونه میسر گشت که در این ایالت، مؤسسه متنفذی از استعمال کتاب درسی‌ای که بنظر خود نامطلوب شمارد، جلوگیری نماید. زیرا بدون تردید کمیسیون را در برابر او یارای مقاومت نیست. بر اثر تصمیم‌هایی مشابه که از طرف بعضی ایالات اتخاذ شد، بنگاههای نشر جرئت نکردند که کتابهای درسی تازه انتشار دهند. در سال ۱۹۴۸ ایالت تکزاس به اطلاع بنگاه نشر «چین و شرکاء» در بستن رسانید که اگر در جغرافیای دنیا اثر **جان هودگن برادلی** که از طرف آن بنگاه انتشار یافته، از جانب مؤلف اصلاحاتی صورت نگیرد، خواندنش در آن ایالت دیگر مجاز نخواهد بود. برادلی در کتاب خود از روسیه بعنوان بزرگترین کشور اروپا نام برده بود؛ می‌بایست این کلمه حذف گردد و بجایش «پرجمعیت ترین» گذارده شود. گذشته ازین پیشرفت‌هایی که نصیب دولت

شوروی شده بود می‌بایست در کتاب نه «معجزه آسا» بلکه «مهم» خوانده شود.<sup>۱</sup> طبیعتاً در این میانه از همه مشوش تر ناشران کتابهای اقتصادی بودند. در این مورد «اتحادیه کارفرمایان آمریکا» یعنی «جامعه ملی کارخانه داران» مشکل را بنحوی حل کرد که موجب آرامش خاطر «اتحادیه» و ناشران کتاب هر دو گردید. «جامعه ملی کارخانه داران» دفترخانه‌ای ترتیب داد که مأمور مطالعه در همه نسخه های خطی کتابهای درسی آمریکا در موضوع اقتصاد شد. بدینگونه کتابهایی حق انتشار خواهند یافت که مورد موافقت این دفترخانه قرار گیرند و از جانب آن اجازه چاپ یابند. ظاهراً تعداد کتابهایی که از اجازه چاپ محروم می‌مانند اندک است، زیرا اکثر مؤلفان مسائل اجتماعی، چون به نگارش تاریخ آمریکا پردازند، خود از نوشتن مطالب ناخوشایند احتراز می‌جویند.

بهین سبب، یکی از کتابهای درسی معروف که در باره نظریه های سیاسی به بحث می‌پردازد، از ارسطو آغاز می‌کند و به لنین خاتمه می‌دهد؛ بی آنکه هرگز از جفرسن یا امریکائی دیگری نام ببرد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی